

پارلمان آینده؛ عدالت و مصلحت

رحمت الله رضایی

چکیده

پارلمان از مهمترین ارکان حاکمیت یک نظام سیاسی و تجلی حضور مردم محسوب می‌شود و از همین طریق است که میزان مردمی‌بودن یا نبودن برخی از انواع حکومت مشخص می‌گردد. از سوی دیگر، می‌دانیم که نظام سیاسی افغانستان مبتنی بر اسلام و دستورات دینی است. حال مهمترین پرسشی که فراروی این نظام قرار دارد، نحوه جمع کردن میان حضور مردم و تأمین اسلامیت آن و، به تعبیری دیگر، مقبولیت و مشروعیت (حقانیت) آن است. تا زمانی که نظامی نتواند مقبولیت و مشروعیت خود را تثبیت نماید، تداوم، کارایی و کارآمدی نخواهد داشت.

به نظر می‌رسد تنها راه مطمئن برای تثبیت مقبولیت و مشروعیت پارلمان آینده، ایجاد ساختار حکومتی و سیاسی شایسته است که، از سویی، بتواند حضور گسترده مردم را همراه داشته باشد و، از سوی دیگر، بتواند به نیازهای آنان پاسخ دهد. بی‌گمان از مهمترین نیازهای امروز آن کشور تأمین عدالت در تمامی ساحت‌های قدرت و حاکمیت است. بی‌توجهی به این امر، چالش‌هایی را به وجود خواهد آورد که می‌تواند گامی به عقب تلقی گردد. اما می‌بایست تأمین آن براساس واقعیت‌های عینی درون و بیرون از افغانستان صورت پذیرد که این امر، ضرورت نگاه مصلحتی به مسایل را موجه می‌سازد. لازمه آن، ضرورت تصمیم‌گیری براساس «مصلحت» است که خود اقتضائاتی دارد. از این رو، برنمایندگان پارلمان کشور است که تدابیری در جهت تأمین عدالت و مصلحت بیندیشند. مسؤلیت تشکیل چنین پارلمانی بیش از همه متوجه دینداران و عالمان است.

مقدمه

رکن مهم حاکمیت در عصر ما، پارلمان است. پارلمان در بسیاری از کشورها نه تنها وضع قانون را به عهده دارد که وظیفه نظارتی بر دیگر بخش‌های حاکمیت را نیز انجام می‌دهد. و مهم‌تر از همه، پارلمان مظهر حضور مردم و نمادی از حاکمیت مردم تلقی می‌شود که امروزه از ارزش سیاسی بسیاری برخوردار است.

از سوی دیگر، می‌دانیم که میزان اقتدار و کارآمدی پارلمان، علاوه بر اختیارات قانونی، به توانایی‌های

نمایندگان و اعضای آن نیز بستگی دارد. نمایندگان قدرتمند و دانا، پارلمان توانا را می‌سازند و پارلمان توانا، تصمیم مهم و سرنوشت‌ساز اتخاذ می‌نماید. این تصمیم و برنامه‌ها اگر از سر‌بصیرت و عقلانیت جمعی و نگاه به آینده باشند، می‌توانند کشور را از بحران موجود که گریبانگیر آحاد ملت است، رهایی بخشند و راه را برای آینده امیدبخش هموار سازند. اما اگر بنا باشد مسایل آینده کشور عطف برگزیده بوده و رویکردهای گذشته، سرلوحه تصمیم حال و آینده باشند، می‌توان ناکامی و ناکارآمدی پارلمان آینده را پیش‌بینی نمود و آن را گامی به عقب تلقی کرد.

به نظر می‌رسد که از مهم‌ترین خواست‌های دیرینه مردم که می‌تواند رویکرد جدیدی در حل مسایل دانسته شود و عدم همین رویکرد، نقش عمده را در به وجود آوردن چالش‌های دهه‌های گذشته داشته است، نگاه به «عدالت» است. عدالت، به رغم تقدس و ارزش دینی بسیار آن، هیچگاه در زندگی مردم افغانستان تجلی و حضور پیدا نکرده است؛ آنچه نوعاً تبارز یافته بی‌عدالتی بوده که پیامدهای فراوانی داشته است.

از چالش‌های موجود که می‌بایست پارلمان آینده گامی فراتر از آن نهد، نگرش‌های قومی و قبیله‌ای، جنسیتی و نظایر آن‌ها است که امروزه همچون بت ذهنی به خدای ناخواسته و ناخوانده تبدیل شده و ما آگاهانه یا ناآگاهانه آن را می‌پرستیم. چنین نگرشی که ریشه در ساختار قدرت و ارکان آن دارد، رویکرد غالب در تصمیم‌گیری‌های گذشته کشور ما بوده است و تازمانی که این روند ادامه داشته باشد، باید بپذیریم که کاری صورت داده نمی‌توانیم.

هرچند این تصمیم‌ها براساس خواست اکثریت مطلق، در مواردی، و اکثریت نسبی، در موارد دیگر، صورت پذیرفته است و گویا لازمه زندگی بشری همین است که تصمیم صورت گرفته بر مبنای خواست اکثریت لازم‌الاجتناب باشد، و دیگران، علی‌احال، باید به آن‌ها گردن نهند. اما می‌دانیم که چنین مبنایی با پارادوکس و چالش‌های جدی مواجه است که به آسانی نمی‌توان از آنها چشم پوشی کرد. لذا، نمی‌توان آن را بی‌چون و چرا پذیرفت. در ثانی، اینگونه تصمیم‌گیری در جوامع کارساز و کارآمد است که تصمیم جمعی و اکثری بر مبنای عقلانیت جمعی صورت می‌پذیرد، آنهم در جامعه‌ای که زمینه فرهنگی برای آن فراهم شده است، نه در کشورهای که مبنای تصمیم، نفع و ضرر قوم و قبیله، کیش و تبار، زبان و جنس خاص است. از این رو، در اینگونه کشورها، پارلمان مبتنی بر دموکراسی همان راهی را خواهد رفت که تا دیروز به زور پیموده شده است. بنابراین، ضرورت می‌یابد تا به دنبال رویکرد جدید و رو به آینده، در تصمیم‌گیری‌ها باشیم. لذا به نظر می‌رسد آنچه می‌تواند مبنای بی‌بدیل و مشروع برای تصمیم‌گیری تلقی شود، عدالت است.

عدالت به مباحث بسیاری ارتباط می‌یابد که در این مجال به برخی از آنها، نظیر عدالت و قدرت، عدالت و مشروعیت، عدالت و دموکراسی و سرانجام، بیان برخی کاستی‌های تصمیم‌گیری بر مبنای رای اکثریت در پارلمان آینده افغانستان؛ اشاره می‌کنیم. اما قبل از آن لازم است نگاهی به گذشته و برخی پیامدهای بی‌عدالتی‌ها داشته باشیم تا از این رهگذر، اهمیت آن وضوح مضاعف یابد.

نگاهی به گذشته

هیچ انسانی جدا و منقطع از دیگران زاده نمی‌شود تا در گوشه‌ای خلوت و به دور از اجتماع زندگی نماید. بلکه در میان دیگران به دنیا می‌آید و رشد می‌کند؛ از آنان تأثیر می‌پذیرد و به تناسب برداشتی که از محیط پیرامون خود دارد، شخصیتش شکل می‌گیرد. و در یک کلام، در پرتوی تعامل با اجتماع و محیط است که هویت مشخصی را به دست می‌آورد، گونه‌های دیگری از تشخص را نفی و طرد می‌کند. از این رو است که برخی هویت را به نوعی رابطه تعریف نموده‌اند.^[۱] رابطه‌ای که نحوه تعامل او را با دیگران و اجتماع معلوم می‌دارد. در نتیجه، هویت فرد عمدتاً معلوم عوامل اجتماعی حاکم بر انسان است.^[۲]

جامعه، که بر ایند جمعی افراد است، از همین قاعده پیروی می‌کند. هویت جمعی یک جمع، به عنوان یک روند حاکم، می‌تواند آئینه تمام نمای رفتارهای افراد آن اجتماع تلقی گردد. نمی‌توان انتظار داشت جمعی چنان رفتار کند که از محیط اطراف و رفتارهای فردی آن جمع هیچ تأثیری نپذیرفته باشد. زیرا چنین انتظاری با واقعیت‌های روانی آدمی سازگاری ندارد. اگر فرد متأثر از عوامل اجتماعی و محیطی است، جمع نیز اینگونه خواهد بود، به این دلیل که جمع همان مجموعه افراد است، نه بیش از آن. بنابراین، رفتارهای اجتماعی و گروهی نیز به تبع عوامل محیطی و رفتارهای فردی شکل می‌گیرند. از جمله نمادها و گونه‌های از این رفتار اجتماعی، منازعات و درگیری‌ها است.

جنگ و نزاعها معمولاً ابتدا به ساکن شروع نمی‌شود، مگر اینکه از نظر روانی و ذهنی بستر شکل‌گیری آن به وجود آمده باشد. به تعبیری دیگر، زمانی یک رویداد به وقوع می‌پیوندد که فضای ذهنی و بستر روانی برای آن آماده گردیده باشد و در واقع، این بستر روانی حاکم بر فرد و جامعه است که می‌تواند او را به سوی جهت‌گیری‌های اجتماعی خاصی سوق دهد؛ هم می‌تواند به سوی توافق جمعی و هم‌گرایی هدایت نماید و هم می‌تواند به سمت گسست و گریز از جمع، یعنی واگرایی، رهنمایی نماید. لذا می‌توان گفت عمده اختلافات بیرونی، پیوند ناگسستنی در کشاکش و نزاع در تصورات و ذهنیات بشر دارد؛ ذهنیاتی که نوعاً به تبع از بیرون و واقعیت‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند. و این واقعیت‌ها می‌توانند اشکال و گونه‌های متفاوتی داشته باشند.

آنچه امروزه بر کشور می‌گذرد، از همین قاعده پیروی می‌کند. به این معنا که این حوادث معلول ذهنیتی است که به مرور زمان شکل گرفته‌اند. و این ذهنیت نیز به دنبال واقعیت‌هایی به وجود آمده‌اند که می‌توانند علل و عوامل بسیاری داشته باشند. عوامل فرهنگی، بستر دینی بریده از عقلانیت و کنار رفتن تفکر و اندیشه^[۳] از عرصه اجتماع از علل و عوامل این نوع روحیه و ذهنیت هستند.

بخشی از این واقعیت‌ها به گذشته جامعه ما بازمی‌گردد، گذشته‌ای که بر پایه بی‌عدالتی و ظلم بنا شده است، گذشته‌ای که در آن ستم ملی، مذهبی، قومی، زبانی، و... به عیان وجود داشته است. از سطح کلان کشور تا نهاد کوچک خانواده، همه به نوعی کانون‌های بی‌عدالتی بوده‌اند. چنین تصویری می‌تواند جمعی را به انتقام‌گیری سوق داده و زمینه را برای منازعات فراهم نماید، به ویژه زمانی که تصور شود همان روند

گذشته همچنان تداوم دارد و کسانی می‌کوشند آن را، ولو به شکل دیگر، به پیش برند.

وضعیت جاری و تا اندازه بسیار زیاد، حوادث آینده کشور ما نیز از همین منظر قابل بررسی است. به اعتقاد بسیاری، آنچه امروز می‌گذرد، رویدادهای منفک و بریده از گذشته نیست، بلکه ریشه در آن دارد، گذشته‌ای که در آن سیاست مبتنی بر تبعیض و بی‌عدالتی بوده است. ساختار قدرت نیز همین‌گونه طراحی شده بود تا همواره حافظ و مدافع خواست و منافع گروهی خاص باشد و گاه حتی از حربه‌های دینی نیز سود برده شده و با پشتوانه‌های بیرونی و خارجی، تلاش‌های بسیاری برای یکسان‌سازی فرهنگی و دینی صورت گرفته است و، به باور بسیاری از مردم، این روند کماکان ادامه دارد.

اگر چنین باشد، باید تداوم همان ذهنیت سابق را معقول و حل معضلات موجود و آینده کشور را دور از انتظار دانست. زیرا این تصور می‌تواند چنان مانعی فراروی ما به وجود آورد که دست یافتن به اجماع و توافق را به گهر دست نیافتنی تبدیل نماید؛ گوهری که امروز بیش از پیش به آن نیاز داریم. فراتر از آن، نه تنها برای رسیدن به اجماع ملی مشکل داریم که حتی میل به گسست و گریز از اجتماع واحد و نوعی واگرایی را به وجود می‌آورد. و این می‌تواند برای تشکیل آنچه امروزه «ملت» خوانده می‌شود، آفتی تلقی گردد. «ملت» را هرچه تعریف کنیم، داشتن ذهنیت همگرا شرط اساسی و زیربنایی آن است.^{[۴]iv}

اما اگر بناست برای خروج از این وضعیت گامی برداریم، باید عدالت را محترم شمرده و آن را در ساخت‌های گوناگون زندگی، بخصوص در تصامیم پارلمان آینده ملحوظ نماییم. لذا به نظر می‌رسد، اولین و مهم‌ترین گام، تأمین عدالت است.

سید جمال، بزرگ پرچمدار و منادی عدالت در میان رهبران مسلمان، با توصیه به نفي تعصبات قومی، قبیلوی و نظایر آنها و با تأکید بر عدالت می‌فرماید: «فالعَدل اساس الكون و به قوامه و لانجاح لقوم یزدرن العَدل بینهم».^{[۵]v} به نظر سید عدالت که رکن و زیربنای هستی است، تنها راه نجات جوامع بشری، عموماً، و کشورهای اسلامی، خصوصاً، است.

بنابراین، با توجه به واقعیت‌های اجتماعی و نیاز میرم امروز ما به صلح و آرامش و کم‌کردن فاصله میان خود و کشورهای دیگر، ضرورت تأمین عدالت اجتماعی بیش از پیش وضوح و اهمیت می‌یابد که «العَدل یضع الامور مواضعها».^{[۶]vi} اگر در گذشته به توصیه‌های سید جمال عمل می‌کردیم، بی‌گمان مصایب و فجایع بعدی را شاهد نبودیم و وضع جامعه ما غیر از آن چیزی بود که امروز به آن گرفتاریم. سید می‌گوید اگر جامعه‌ای اهتمام به عدالت نوزد اینگونه خواهد بود: «و انما هي خاضعة لحاكم واحد ارادته قانون و مشیته نظام، یحکم مایشاء و یفعل ما یرید».^{[۷]vii} نه تنها استبداد و حکومت مطلقه در انتظار این جامعه است که «فتعوتورها السعادة و الشقاء، ینداولها العلم و الجهل و ینتادرها الغني و الفقر و ینتابوها العزة و الذل».^{[۸]viii} این همان سرنوشتی است که ما در روزگار خود شاهد و ناظر آن بودیم.

از سوی دیگر، عدالت ارزشی است که از نظر دینی و اعتقادی نیز از جایگاه بلندی برخوردار است.

عدالت حقیقی است که در اندیشه دینی محوریت عام و تام دارد و می‌توان آن را ارزشی دانست که بر سراسر حیات حقیقی مسلمان سایه انداخته است. عدل نه تنها وصف ذاتی خداوند است که عالم تکوین و تشریح و نیز حوزه زندگی خصوصی و خانوادگی مسلمانان را دربرمی‌گیرد^{[۱]x}، و حتی رفتارهایی به ظاهر کم‌اهمیت و کوچک اجتماعی و مادی را شامل می‌شود.^{[۱]x}

خداوند در قرآن هدف از فرستادن شریعت و ارسال رسل را برپایی عدل معرفی کرده است.^{[۱]xi} همین عدل محور و سنگبنای عالم هستی است، چنانکه پیامبر اسلام (ص) فرمود: «بالعدل قامت السموات و الارض» و یا «وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ».^{[۱]xii} به همین دلیل است که عدالت را مشخصه بارز دین اسلام شمرده‌اند، همانگونه که محبت از مشخصات مسیحیت است.^{[۱]xiii}

بنابراین، می‌توان مدعی شد که از نظر دینی، اهتمام به عدالت امری موجه و ضروری است. همانگونه که از آیات و احادیث به دست می‌آید، به گواهی تاریخ، عمل و سیره پیامبر اسلام (ص) نیز از همین قانون متابعت می‌کرده است. آن حضرت از آغاز، نه تنها با اشرافیت و برتری طلبی مبارزه نمود که حتی کوشید افسار فرودست را کمک نماید تا در پیچ و خم روزگار محو نشوند؛ ملاک و معیارهایی را منظور نمود تا همه را در صف واحد قرار دهد. این از سنت‌های زرین پیامبر گرامی اسلام (ص) است، هرچند در کشاکش روزگار این سنت به فراموشی سپرده شد. هرچه فاصله ما از آغاز وحی بیشتر شد، بازگشت به سنت‌های جاهلی نیز فزونی یافت.

با توجه به این اهمیت، اگر بحران و جنگ‌های گذشته کشور ما را واکنشی به وضعیت گذشته و فوران بغض فروخورده از سال‌ها بی‌عدالتی بدانیم، تأمین عدالت در تمام ساحت‌های آن، اهمیت مبرم می‌یابد. از این رو، بر دانایان کشور، به ویژه نمایندگان پارلمان است که با اتکاء بر گذشته دردناک، نظام مطمئنی برای آینده بسازند و این آینده ساخته نخواهد شد مگر با اتکاء بر محوریت عدالت که برای مسلمانان ارزشی بسیار دارد و از تقدسی خاص برخوردار است.

از بحث‌های مهمی که فراروی اندیشمندان وجود داشته، مفهوم عدالت و مشتقات آن است. از این رو، لازم است منظور خود را از عدالت روشن نماییم.

الف) مفهوم عدالت

در باب چیستی عدالت، دیدگاه‌های بسیاری ابراز شده و تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است و نوعاً آن را به معنای تساوی و مساوات می‌گیرند. و در معنای دیگر، که میراث سنت ارسطویی است، عدالت به معنای حد وسط تلقی می‌شود. در این معنا، عدالت با اعتدال که به معنای میانه‌روی است پیوند می‌یابد. اما از آنجا که هر دو نظر با اشکالاتی مواجه است، پذیرش آن‌ها دشوار می‌نماید.

همانگونه که برخی گفته‌اند، عدالت می‌تواند به معنای «استقامت» و «انتظام» باشد.^{[۱]xiv} استقامت و انتظام امور می‌تواند به تناسب و سازگاری و همخوانی مجموعه اعضای آن‌ها باشد و این امر شدنی نیست، مگر اینکه هر عضو به تناسب، در جایگاه واقعی خود قرار گیرد. لذا به مولا علی (ع) منسوب

است که فرموده‌اند: «العدل وضع الشيء موضعه». به تعبیری دیگر، می‌توان مدعی شد که عدالت، برخلاف دیدگاه متقدمین از فلاسفه و برخی متکلمین (غیر از اشاعره)، نه به یک معنا و مفهوم ثابت، بلکه مفهومی است متغیر و باید دید در تقابل با چه مفهومی به کار رفته است.^[۱۶] بنابراین، برای روشن شدن مفهوم عدالت لازم است ملاحظه کرد که در کجا اطلاق شده است.

وقتی عدالت در مسایل حقوق زنان به کار می‌رود، اگر به معنای تساوی باشد، همان نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت که فمینیست‌ها مدعی آنند. برخی از فمینیست‌ها با نفی تمایزهای ذاتی میان زن و مرد، می‌کوشیدند ابتدا تساوی جنسیتی مرد و زن را تثبیت نمایند، آنگاه تساوی حقوق را برای زنان مطالبه نمایند؛ خواستی که به اعتقاد ما برخلاف حکمت و مصلحت الهی است. ما معتقدیم که خداوند زن و مرد را به لحاظ روانی و فیزیکی متفاوت آفریده است.^[۱۷] و همین تفاوت اقتضاء آن را دارد که هر یک احکام متناسب با ساختار زیستی خود داشته باشند. به همین جهت است که احکام الهی، به رغم تفاوت برخی از آن‌ها در مورد زن و مرد، عادلانه هستند.^[۱۸] عدالت آن‌ها به این معنا است که ساختار فیزیکی زنان مقتضی چنین حکمی است، همچنانکه اطفال و خردسالان نیز اقتضای حکم دیگری را دارند. تفاوت‌های حقوقی در اسلام بر اساس این مینا صورت گرفته است.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، عادلانه بودن احکام الهی در مورد زن و مرد، به معنای تساوی آنها نیست. و این امر می‌تواند مؤیدی باشد برای طرح مفهوم دیگری از عدالت. این مفهوم در مواردی می‌تواند به دادن امتیازات و فرصت‌های بیشتر نیز منتهی گردد. عدالت اجتماعی در جامعه‌ای که دچار فاصله طبقاتی بسیار است، هرگز به معنای دادن امتیازات مساوی نیست. زیرا طبقات فرادست، فرصت‌های بسیاری را از طبقات فرودست سلب نموده‌اند. رفع این کاستی می‌طلبد که امتیازات بیشتر و فرصت‌های افزون‌تر در اختیار فرودستان قرار گیرد. به همین دلیل است که سید جمال با توصیه به عدالت، و با مینا قرار دادن آن، از مسلمانان می‌خواهد که به دستگیری همکیشان خود اقدام نمایند: «اجعلوا مصیبتکم سبباً لتوحید کلمتکم و اجتماع شملکم و أخذ کل منکم ببید اخیه لیرفعه من هوة النقص الی ذروة الکمال و تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العدوان».^[۱۸]

به نظر می‌رسد، علی‌رغم غلبه سنت ارسطویی و افلاطونی بر بخشی از فرهنگ دینی ما و تقابل شدید با آن از سوی بخشی دیگر، نوع مردم با توجه به تأکیدات دینی برداشتی از عدالت دارند که با همین مفهوم سازگار باشد. بنابراین، مفهوم عدالت می‌تواند به معنای رفع کاستی‌ها و نقایص تلقی شود. و ما در ادامه به برخی از موارد آن اشاره خواهیم کرد. بحث دیگر، ارتباط عدالت با قدرت است که به اختصار به آن اشاره می‌نماییم.

ب) عدالت و قدرت

واقعیت آن است که قدرت، به دلیل این که صفت خداوند است، از تقدس خاصی در فرهنگ دینی ما برخوردار گردیده اما به خاطر سوء استفاده حاکمان، همانند مواردی دیگر، سرنوشت دیگری یافته است.

برخی عالمان نیز درصدد توجیه همین انده برآمده، کوشیده‌اند تقدس آن را مشروعیت بخشند. این تفکر که در برهه‌ای از زمان حاکم بوده است، موجب گشته نوعی تسلیم در برابر خواست حاکمان و اطاعت بی‌چون و چرا از آنان را به دنبال داشته باشد. نتیجه آن بود که صاحبان قدرت، بعد از تصاحب آن، از هرگونه نقد و بازخواست در امان باشند؛ انواع و اقسام مظالم را مرتکب شوند، بدون اینکه واهمه‌ای از جوابگویی داشته باشند.

اما اگر با نظر نقادانه به قدرت نگرسته شود، درمی‌یابیم که منشأ قدرت، نه ملاک‌هایی همچون توانایی فردی، نسبت خانوادگی، تبار و قبیله، مال و ثروت و نظایر آنها، بلکه تنها رای مردم می‌تواند قدرت را به دنبال داشته باشد. زیرا قدرت مطلق از آن خداوند است و هر قدرتی غیر از آن، باید به قدرت خداوند منتهی گردد. ما بنا به دلایل عقلی و نقلی می‌دانیم که خداوند، انسان را در تعیین سرنوشتش آزاد آفریده و به او قدرت داده است که از روی اختیار، انتخاب کند و قدرت خدادادی خود را اعمال نماید. عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی، قلمرو اعمال همین قدرت است. لذا هیچ امتیاز دیگری نمی‌تواند موجب کسب قدرت و اقتدار گردد.

دین اسلام از آغاز به وجود آمدن آن همواره کوشیده است با نفي تمایزها و برتری طلبی‌ها، رابطه حاکم و رعایا را به صورت طبیعی آن ارائه نماید. همانگونه که امور مذکور موجب کسب قدرت نمی‌شود، قدرت نیز موجب فضیلت نمی‌شود. آموزه‌های دینی بسیاری در قرآن کریم داریم و اخبار و احادیث معتبر که حاکی از این امر هستند. قرآن می‌فرماید «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^[۱۹] بنابراین، تنوع در رنگ و جنسیت، قوم و قبیله، هیچ یک ملاک ارزش نبوده و نیستند و به تبع آن، نمی‌تواند قدرت را به دنبال داشته باشند.

بنا به گفته ابن خلدون، جامعه شناس مسلمان، بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) آنچه در جوامع مسلمان حاکم بوده، نگرش حاکم و محکوم و به تعبیر دیگر، نگرش برخاسته از سنت‌های دیرینه قومی و قبیله‌ای و غیره بوده تا نگرش دینی.^[۲۰] هرچه این فاصله زمانی بیشتر گردید، غفلت از منبع وحی نیز فزونی یافت تا آنجا که نگرش‌های قومی، بومی و سنت‌های محلی، جایگزین آموزه‌های دینی گردید، جامعه تقدس برتن کرد و بر کرسی فتوا نشست؛ قربانی‌های بی‌شمار گرفت. این مسأله زمانی شدت بیشتر می‌یابد که قدرت و سیاست نیز پشتوانه آن باشد. سرگذشت معتزله عقلی مسلک و اشاعره عقل‌ستیز مؤید همین امر است. به همین دلیل است که بسیاری از سنت‌های حاکم هیچ ارتباطی با دین ندارند، اما متأسفانه، کارکردهای دینی دارند. بحث قدرت نیز از همین مقوله است.

آنچه از متون دینی به دست می‌آید و امروزه نیز جایگاه بلند دارد، دیدگاهی است که بر مبنای دین نظر مردم، یعنی انتخاب، تأکید دارد و برحسب آن، رای و نظر مردم می‌تواند به نظام و حاکمی قدرت و اقتدار بخشد. بنابراین، در عصر و روزگار ما، قدرت برخاسته از اراده مردم است که می‌تواند حاکمیت نماید اما اعمال حاکمیت آن، مشروط به شرایطی است که می‌تواند اعمال حاکمیت را مشروع نماید.

ج) عدالت و مشروعیت

همانگونه که می‌دانیم از دغدغه‌های دیرینه اندیشمندان علوم سیاسی و اجتماعی، تبیین نوع رابطه حاکم و محکوم و قبل از آن تأمین رضایت آنان و تن‌دادن به رعایت و انجام قوانین و فرامین حاکمیت بوده است. برای تبیین این منظور، دیدگاه‌هایی را ابراز داشته‌اند.

در باب مبانی مشروعیت، در دنیای اسلام نیز دیدگاه‌هایی ابراز شده است که مجال طرح آنها نیست. نوع این دیدگاه‌ها همه از این نقیصه رنج می‌برند که درصدد توجیه قدرت‌های حاکم بوده و از ابعاد تنوریک و نظری مسأله غفلت نموده‌اند.

اما مسأله‌ای که هم به لحاظ دینی و هم به لحاظ اجتماعی از جایگاه رفیعی برخوردار است، و می‌تواند روزنه برای آینده باشد، عدالت است. عدالت عنصری است که می‌تواند به اعمال قدرت مشروعیت بخشد. بنابراین، نظر و رای مردم احترام دارد و می‌توان برای آن در مسأله قدرت ارزش قایل شد اما زمانی که چنین نظری برپایه عدالت بوده و به ساختار عادلانه منتهی گردد.

به تعبیری دیگر، مشروعیت به معنای توجیه عقلانی است. زیرا، تأمین مهم‌ترین کارکردهای حکومت، وابسته به پشتوانه تأیید عقلانی افراد و جامعه است. این هدف زمانی فراهم خواهد شد که مبانی متناسبی برای آن وجود داشته باشد. آنچه می‌تواند مبنا قرار گیرد، عدالت براساس واقعیت‌های عینی و نیازهای بیرونی و درونی جامعه است. از این رو، قانونی اعتبار و مشروعیت دارد و برای همه لازم‌الاجتناب است که ناظر به تأمین عدالت و نیازهای افراد جامعه باشد؛ نیازهایی که نگاه مصلحتی بر قانونگذار تحمیل می‌کند. اگر حکومتی فاقد این ویژگی باشد، بی‌بهره از مشروعیت خواهد بود.

د) عدالت و دموکراسی

امروزه در عرف جامعه جهانی، دموکراسی از چنان جایگاهی برخوردار گردیده است که نقد آن، مواجهه مستقیم با ارزشهای بنیادین جامعه بشری تلقی می‌گردد. تلاش‌های بسیار در جهت سازگار نمودن با آن در سطح وسیعی صورت می‌گیرد و حتی تلاش می‌شود تا مفاهیم دینی در همین قالب تبیین گردند. اما از پارادوکس‌های مهم آن این است که دموکراسی تودمور به ضعیف‌کشی منتهی می‌شود. زیرا اعتبار آن در پی تأیید اکثریت است و رای اکثریت می‌تواند به آن مشروعیت بخشد. و لکن منافع اکثریت می‌تواند در تضاد با منافع اقلیت باشد.

این مسأله زمانی از اهمیت بیشتر برخوردار می‌شود که سیاست و احزاب برپایه قوم، نژاد، مذهب و طبقات خاص بوده و تعادل لازم میان آن‌ها نیز برقرار نباشد. اگر چنین باشد، می‌توان دموکراسی را در تضاد با ارزش بنیادین انسانی و دینی، یعنی تأمین عدالت، دانست، به ویژه زمانی که چنین جوامعی دچار ضعف فرهنگی و فکری نیز باشند. در این صورت است که عصبیت‌های قومی، لسانی، دینی و نظایر آن‌ها می‌توانند توجه به ارزشهای دیگر را به حاشیه رانده و بجای آن، ستم و تبعیض را جایگزین سازد که در آن صورت، می‌توان دموکراسی را توجیه‌گر قدرت‌های نامشروع تلقی نمود.

به تعبیری دیگر، دموکراسی آنگاه دچار نقص است که در پرتوی سیاست مبتنی بر تبعیض و بی‌عدالتی باشد. از آنجا که در کشور ما احزاب ملی وجود ندارد، وجود و عدم احزاب درگرو تصامیم قوم و قبیله و نظایر آن است. از این رو، سیاست‌های حاکم بر احزاب نیز ناظر به خواست قومی و قبیله‌ای است. و تا زمانی که سیاست اینگونه باشد، دموکراسی می‌تواند آفتی برای اقوام ضعیف‌تر تلقی شود. بنابراین، اگر بخواهیم که دموکراسی به ضد خود مبدل نشود، شایسته است عدالت را سرلوحه تمام تصامیم خویش قرار دهیم. تنها در این صورت است که می‌توان از پایمال شدن ضعفاء و اقلیت‌ها جلوگیری نمود.

دموکراسی در افغانستان چنین سرنوشتی دارد. زیرا در آن تمامی فاکتورهای مذکور وجود دارد، مثل تعدد قومیت نامتناسب، ضعف فرهنگ و اندیشه، پیشینه مبتنی بر تفوق قومی و قبیله‌ای و باقی ماندن رگه‌های از ساختار گذشته حاکمیت. ستمی که بر زنان و اطفال می‌شود، نمونه‌هایی از این فاکتورها است. این ویژگی‌ها، کشور ما را برای ایجاد بحران و نرسیدن به وفاق همگانی مساعد ساخته است. از این رو، به نظر می‌رسد دموکراسی در این کشور می‌تواند به معنای اقلیت‌کشی و حرکت برمحور اکثریت تمامیت‌خواه تبدیل گردد. تصامیم پارلمان نیز از همین قاعده متابعت می‌کند. اگر تصامیم‌های آن بر مبنای اکثریت و بی‌توجه به عدالت و واقعیت‌های روز باشد، می‌تواند چالش‌هایی را برای کشور به وجود آورد. از این رو، می‌توان آن را فاقد مشروعیت قلمداد کرد. برای اینکه مسأله ملموس و عینی گردد، به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنم:

یکم. اگر قرار باشد پارلمان آینده صرفاً براساس رای اکثریت و دموکراسی حرکت نماید، علی‌القاعده، قوانین مصوب باید همواره ناظر به تأمین منافع اکثریت باشد و این همان روندی است که در گذشته با استفاده از قدرت و نیروی زور صورت می‌گرفت و امروزه در پناه دموکراسی انجام می‌شود. بنابراین، منافع اکثریت می‌تواند به نابود شدن منافع اقلیت‌ها منتهی گردد.

دوم. اگر صرفاً رای اکثریت ملاک باشد، با توجه به اینکه ساختار اداری گذشته همچنان محفوظ مانده است و این ساختار فقط در جهت تأمین خواست و رضایت اکثریت به وجود آمده و هیچ ساختار جدید و متناسب جایگزین آن نشده است، اقلیت‌ها باید همواره خود را شهروند درجه دوم احساس نمایند و از رسیدن به مناصب قدرت و ریاست چشم‌پوشند با وجود اینکه از شایستگی آن‌ها بهره‌مند هستند. در حالی که فردی از اکثریت، به رغم نالایقی، به راحتی می‌تواند در انتظار چنین مناصبی باشد و پله‌های قدرت را به راحتی بپیماید و در رأس هرم قدرت قرار گیرد. در چنین وضعیتی، امید به ترقی و پیشرفت نیز از بین خواهد رفت. زیرا همه اینها آنگاه مسیر است که امید رسیدن به قدرت و مناصب شایسته، که انگیزه نوع بشر است، وجود داشته باشد.

سوم. براساس این شیوه از تصمیم‌گیری، اقلیت‌ها نه تنها از رسیدن به مناصب و تصویب قوانین ناظر به تأمین خواست خود محروم می‌شوند، بلکه حتی فرصت برای بیان نظر و دیدگاه‌های خود را نیز نمی‌یابند. آئین‌نامه‌های داخلی پارلمان می‌توانند آنچنان وضع و تصویب گردند که فرصت‌ها را تنها در اختیار قوم و گروهی خاص قرار دهد و هئیت رئیسه آن به گونه‌ای شکل گیرد که تنها افراد مورد تأیید بتواند اظهار

نظر کند. این پارلمان در واقع، ابزار دیگری می‌شود برای تأمین خواست اکثریت، خواستی که در مواردی لزوماً به نادیده انگاشتن خواست اقلیت‌ها انجامیده و حتی حقوق اولیه آنان را سلب نماید.

از افتخارات دموکراسی آن است که می‌تواند آزادیهای فردی و جمعی را تأمین نماید اما در کشور ما، دموکراسی به ضد آن تبدیل می‌شود. به راستی این چگونه دموکراسی است که در آن حتی فرصت برای اظهار نظر نیز یافت نشود! خواستی که از حقوق ابتدایی نوع انبیا بشر است. بنابراین، تصمیم‌گیری بر مبنای اکثریت نمی‌تواند در افغانستان کارایی داشته و مبنای برای تصمیم‌گیری تلقی شود. در دیگر عرصه‌ها نیز این تضاد وجود دارد.

از این رو، به نظر می‌رسد در کشور ما که مسیر طولانی را پیش‌رو دارد، اتخاذ تدابیری ضرورت می‌یابد، همانگونه که در بسیاری از کشورها تدابیری اندیشیده شده است. از مهم‌ترین این تدابیر، تأمین عدالت (به همان معنایی ما بر آن تأکید نمودیم) در تمامی تصمیم‌گیریهای پارلمان است. اگر تصمیم پارلمان آینده بر این مبنای باشد، می‌توان امیدوار بود که گامی بلند برای آینده برداشته شده است.

از شرایط مهم چنین پارلمانی، وجود نمایندگان مقتدر و توانایی است که بتوانند با درک از گذشته، دنیای موجود را به خوبی بشناسند؛ نمایندگانی که رابطه دین و دنیا، انسان و خدا، حال و گذشته را به نیکی فهم و درک نمایند تا بتوانند برحسب اقتضایات زمانه، یعنی مصلحت، تصمیم بگیرند و این شرطی است که متأسفانه در میان مردم ما جایگاهی ندارد.

ه) مصلحت

مصلحت در کتاب‌های لغت به معنای «منفعت» دانسته شده است.^[۲۱] اما معنای اصطلاحی آن بیش از آن است. در این معنا، مصلحت به معنای جلب منفعت و دفع ضرر است. این معنای آن، که هم مبنای عقلی دارد و هم شرعی، در منابع فقهی شیعه و سنی به رسمیت شناخته شده است، هرچند با تعبیر متفاوت. نگاه مصلحتی به مسایل خرد و کلان کشور، مستلزم شناختی از واقعیت‌های اجتماعی و عصر است.

از این رو، لازمه آن، گشودن باب اجتهاد است که متأسفانه در میان اهل سنت بسته است و این مسأله توانسته آسیب‌های جدی به دین و مسلمانان وارد نماید و در حوزه‌های بسیاری مانعی برای پیشرفت، عدم پاسخگویی به مسایل عصر و عاملی برای ناسازگاری با دنیای امروز، تلقی می‌شود. زیرا نتیجه قهری انسداد باب اجتهاد و توسل به نظر مراجع رسمی، حجرگرای طالبانی است. دنیای امروز، ارتباط نزدیک با غرب، علم و تکنولوژی جدید، چنان چالش‌هایی را فراروی دین و دینداران قرار داده است که اگر تغییری در نگرش ما نسبت به دین صورت نگیرد، نتیجه طبیعی آن پشت کردن به دنیا است، رویکردی که بی‌گمان نه مطابق با آموزه‌های معتبر دینی است و نه به صلاح آدمی. اگر بخواهیم دین محفوظ بماند، راهی نیست مگر رها کردن تفسیر رسمی که مربوط به قرن‌های اولیه تاریخ اسلام است. از این رو، امروزه عده زیادی در میان اندیشمندان اهل تسنن هستند که خواهان گشوده شدن باب اجتهاد

می‌باشند،^{[xxii]۲۶} که می‌تواند نوید برای آینده باشد.

اگر سخن از ضرورت اجتهاد در پارلمان گفتیم، بدان معنا نیست که وجود مجتهد به معنای رایج آن در پارلمان ضرورت دارد؛ آنچه امروز، به طور عموم، و در پارلمان، به طور خصوص، نیاز داریم، اجتهاد به معنای عام آن است که شامل اجتهاد در مسایل عصر و روز جامعه و روابط آن با دین است. این نوع اجتهاد، که از ضروریات زندگی امروز است، مشروط به شرایطی است.

مهم‌ترین شرط، همانگونه که قبلاً نیز عرض کردیم، شناخت دنیای امروز و روابط حاکم بر آن، شناخت دین و تاریخ آن است. فاصله میان ما و دنیای پیرامون، هم به لحاظ تنوریک و هم به لحاظ عملی و سطح زندگی، بیش از قرن‌ها است و این امر می‌تواند ما را از درک عالمانه آن ناتوان و کم‌توان سازد. به همین دلیل است که به انسان‌های مسلوب الاختیار تبدیل شده و همواره مجری مطیع پلان‌ها و برنامه‌های بیرون مرزی بوده‌ایم. اگر قرار باشد در عرصه نظر و روابط بین‌الملل دارای نقش فعال باشیم، و دست کم، در کشور خود بر اساس منافع و مصالح ملی و دینی تصمیم بگیریم، چاره‌ای نیست جز آنکه به لحاظ نظری، فاصله میان خود و دنیای موجود را کم کنیم.

در کشور ما متأسفانه دین نقش‌های متضاد با آنچه حقیقت دین بوده، داشته است. حقیقت دین، که بر اساس رحمت و رأفت است، به دین خشم و غضب، کشتار و خشونت، دین نفی و نفرت تبدیل شده است. دانستن علل و عوامل این روند، امکان آن را می‌دهد تا آگاهانه بکوشیم دین را در مسیر حقیقی و واقعی آن قرار دهیم. اگر برای این منظور کاری صورت ندهیم، باید بپذیریم که دین از عمق زندگی ما به حاشیه خواهد رفت. تنها راه چاره آن است که از تفسیر تحجرگرایانه دین دست برداریم، بکوشیم با حفظ اصول و موازین مسلم دینی، دین را با لوازم زندگی امروز، همچون علم، تکنولوژی و دیگر مظاهر تجدد، سازگار نماییم.

بنابراین، تصمیم یا قانون آنگاه می‌تواند مشروع قلمداد گردد که بر اساس شناختی از واقعیت‌های برون مرزی و درون مرزی انجام شود. چنین شناختی می‌تواند به مصلحت منتهی گردد که مبنای عقلی و شرعی دارد، همانگونه که می‌تواند به عدالت بیانجامد. تصمیمی که شناخت از گذشته را مشعلی برای آینده قرار دهد می‌تواند مصلحت را تأمین نماید، همانگونه که عدالت را. از همین جاست که رابطه تنگاتنگ میان عدالت و مصلحت نیز به اثبات می‌رسد.

نتیجه

آنچه به اجمال مورد اشاره قرار گرفت، از سویی، نقص دموکراسی را عیان می‌کند و، از سویی دیگر، شکننده بودن ساختار حکومت را در کشور ما روشن می‌سازد. اگر قرار باشد ظلم و بی‌عدالتی، این بار به شکل دیگری، تداوم یابد، آیا می‌توان انتظار داشت فضای ذهنی حاکم بر جامعه تغییر کرده و زمینه برای شکل‌گیری آنچه امروزه «ملت» خوانده می‌شود به وجود آمده است؟ اگر پاسخ به آن منفی باشد که به یقین چنین است، نمی‌توان رفع منازعات و خصومت را انتظار داشت. زیرا این رویدادهای معلول همان

ساختاری است که همچنان باقی است و تنها اسم آن تغییر کرده است. بنابراین، انتظار پیامدهای آن نیز خلاف واقع نخواهد بود.

تنها آنچه می‌تواند عبور از بحران را نوید دهد، تن‌دادن به ارزشهایی است که دین اسلام آن را از همه ما خواسته است و آن کنار گذاشتن خصلت‌های بدوی و جاهلی است که بر تقوق قبیله و تبار تأکید دارد. بدون تردید، تنها راه نجات ما، همانگونه سید جمال می‌گفت، چنگ زدن به رسمان محکم الهی است که ما را به برادری و برابری فرامی‌خواند. اگر چنین نگرشی بر ساحت‌های مختلف اجتماع حاکم گردد، می‌توان انتظار آینده نیک را داشت.

از مهم‌ترین ساحت‌های جامعه، پارلمان است که نقش مهمی را در روند جامعه‌سازی و ایجاد فرهنگ شایسته و متناسب با گذشته و دنیای امروز، ایفا می‌کند. از شرایط اساسی این پارلمان آن است که بر اساس عدالت و مصلحت تصمیم‌گیری نماید، اموری که از عرصه زندگی و روز جامعه به دور مانده است. برای رسیدن به این پارلمان، لازم است نوع مردم و بیش از آن‌ها، عالمان و فرهیختگان، احساس مسئولیت نموده، آگاهانه و مسؤلاًنه انتخاب نمایند. زیرا اتخاذ تصمیم مهم از پارلمان آنگاه انتظار می‌رود که در آن افراد شایسته و کارآمد حضور داشته باشند، نمایندگانی که هم شناختی از خود و دنیای پیرامون داشته باشند و هم از سرنوشت دین و دینداری در کشور ما آگاه باشند و بر این اساس تصمیم بگیرند.

پی نوشت

[۱] ادم مورتون، فلسفه در عمل، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۸۲ ه. ش.، ص ۵۱۱.

[۲] این دیدگاه صورت افراطی نیز دارد که نوع جامعه شناسان به آن معتقدند. لازمه دیدگاه آنان، مجبور

دانستن آدمی است که با توجه به مبانی اعتقادی و دینی نمی‌تواند مقبول و پذیرفتنی باشد.

[۳] ر. ک. دکتر امین احمدی، بررسی وضعیت اندیشه در افغانستان، سراج، سال یازدهم، شماره ۱۲-۲۳.

[۴] **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, New York, Routledge, ^{iv}

۱۹۹۸, vol. ۶, p. ۵۶۷.

[۵] سید جمال الدین الافغانی، العروة الوثقی، القاہرہ، ۱۴۲۳ ه. ج ۱، ص ۱۳۹.

[۶] ^{vi} نهج البلاغه، حکمت، ۴۳۷.

vii[۷]. سید جمال الدین الافغانی، العروة الوثقی، ص ۱۹۱.

viii[۸]. همان.

ix[۹]. نساء/ ۴، ۱۳۰، ناس/ ۴.

x[۱۰]. بقره/ ۲۸۳، مائده/ ۹.

xii[۱۲]. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ

وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَيُعَلِّمُ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حديد/ ۲۶)

xiii[۱۳]. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

. Oxford Encyclopedia of the Modern Islamic World, Ed. By John xiii[۱۳]

L. Esposito, Oxford University Press, ۱۹۹۵, vol. ۲, p. ۳۸۸.

xiv[۱۴]. مجید خدوری، مفهوم العدل فی الاسلام، دمشق، دارالکلمه للنشر و التوزیع، ۱۹۹۸ م، ص ۲۱.

xv[۱۵]. اقتراح، نقد نظر، سال سوم، شماره دوم و سوم، ۱۳۷۶، ص ۴.

xvi[۱۶]. سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۸-۵۹.

xvii[۱۷]. رحمت الله رضایی و دیگران، شخصیت و حقوق زن در اسلام، قم، مرکز جهان علوم اسلامی، ج ۳،

۱۳۸۲، ص ۳۰۳.

xviii[۱۸]. سید جمال الدین الافغانی، العروة الوثقی، ص ۱۳۹.

۱۶. هجرات/ ۱۳.

xx[۲۰]. به نقل از: فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲.

xxi[۲۱]. ر. ک: لسان العرب؛ بحر المحيط.

xxii[۲۲]. نصر، سید حسین، قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهر آیینی، تهران، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۱، ص ۱۹۴.